

# نگاهی تطبیقی به داستان یوسف و زلیخا (در قرآن مجید و تورات)

دکتر سید محمود سید صادقی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

## چکیده

داستان یوسف و زلیخا به فرموده قرآن مجید: «احسن القصص»، یعنی نیکوترین، بهترین یا به عبارتی، غم‌انگیزترین داستان‌ها است. این داستان، نخستین بار در تورات و سپس در قرآن مجید و پس از آن در تفسیر و منظومه‌های ادبی آمده است. دوازدهمین سوره قرآن مجید، سوره مبارکه یوسف است. از آنجا که بنای قرآن مجید بر ایجاز کامل است، این داستان نیز به صورت موجز بیان شده است. بین روایت تورات و قرآن مجید، از این داستان، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. در مقاله حاضر پس از مقدمه‌ای کوتاه، این داستان، نقل و خلاصه آن به همراه این تفاوت‌ها بررسی شده است. کلیدواژه‌ها: قرآن، تورات، یوسف، یعقوب، اسرائیل.

## یوسف (ع)

یوسف (ع) فرزند یعقوب و راحیل و تنها برادر تنی او، بنیامین بود. وی از انبیای

بنی اسرائیل است.

در قرآن مجید بیست و شش بار از او نام برده شده است: بیست و چهار بار در سوره یوسف - که برخلاف سبک و سیاق سایر قصص قرآن به یک موضوع، یعنی قصه یوسف اختصاص دارد -، یک بار در سوره انعام، آیه ۸۴، که نام او را در شمار نام انبیا یاد کرده و یک بار در سوره مؤمن (غافر)، آیه ۳۴، که باز هم به پیامبری او تصریح شده است. درباره نام یوسف، در حدایق الحقایق آمده است: «این نام، در روز میثاق، آدم صفی (ع)، بر وی اجرا فرموده بود و بعضی گویند عبرانی است؛ و بعضی گویند: عربی است، از اسف، و آن اندوه است، چرا که بیشتر عمر مبارکش مصروف به اندوه گشت.» (فراهی هروی، ۱۳۶۴: ۹۳)؛ و در کشف الاسرار ذکر شده است: «یوسف، نامی است عجمی، یعنی افزون فیروزه و گفته شده اسم عربی است از اسف، به معنی حزن.» (المیبدی، ۱۳۶۱: ج ۵، ص ۱۵) در حافظ نامه آمده است:

نام یوسف را بعضی از مفسران از «اسف» می گیرند که درست نیست. این نام اصلاً عبری است، به معنای خدا خواهد افزود. (خرمشاهی، ۱۳۶۶: ج ۲، ص ۸۲۷) در تورات آمده است:

[راحیل] ایستن شده، پسری بزاد و گفت: خدا ننگ مرا برداشته است و او را یوسف نامید و گفت: خداوند پسری دیگر برای من مزید خواهد کرد. (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۳۰، ص ۴۰) در قاموس کتاب مقدس آمده است:

(خواهد افزود) اول زاده یعقوب از راحیل که در فدان ارام پس از آنکه خداوند راحیل را به یاد آورد و استغاثه اش را شنید، تولد یافت؛ و مادرش به واسطه اعتقاد بر اینکه خداوند پسر دیگری به وی کرامت خواهد فرمود، وی را یوسف نام نهاد. (هاکس، ۱۳۴۹)

### احسن القصص

در قرآن مجید، از قصه یوسف به عنوان «احسن القصص» یاد شده است (یوسف / ۳).

در باب اینکه چرا از این قصه نیکوتر و بهتر وجود ندارد، روایات مختلفی نقل شده است؛ از جمله:

احسن القصص نیکوترین قصه‌ها است، زیرا که یوسف (ع) با جمال و بها بود و در حسن و ملاحظت بی‌منتها بود و از خلق، به صورت و سیرت فرد و تنها بود. (طوسی، ۱۳۵۶/۲۵۳۶: ۳۸)

در این قصه ذکر پیغامبران و بسامانان است و سیر پادشاهان و آداب بندگان و احوال زندانیان و فضل عالمان و نقص جاهلان و مکر و حیلت زنان و شیفتگی عاشقان و عفت جوانمردان و ناله محنت‌زدگان... و مدار این قصه بر نیکویی است. (قصص قرآن مجید؛ برگرفته از تفسیر سورآبادی، ۱۳۶۵: ۱۳۵)

مشمول است بر ذکر مالک و مملوک و عاشق و معشوق و حاسد و محسود... و صفت مردان و زنان و مکر و حیل ایشان... (المییدی، ۱۳۶۱: ۴)

قصه عاشق و معشوق و حدیث فراق و وصال است... (همان، ص ۱۱)  
بیان نیاز عاشق و ناز معشوق است و دردناک‌ترین قصه‌ها است. (طوسی، ۱۳۵۶/۲۵۳۶: ۳۸-۳۹)

در غیرالعاشقین آمده است که: «قصه عشق، احسن القصص است.» (غیبرالعاشقین، ۱۳۶۶: ۹). عین القضاة همدانی، در نامه‌ای که به دوستی نوشته، چنین ذکر کرده است:

ای دوست! دانی که چرا قصه «احسن القصص» بود؟ زیرا که اول سوره اشارت است به هدایت راه خدای تعالی، و آخر سوره اشارت است به نهایت راه خدای تعالی... ای دوست! احسن القصص، قصه «یحبههم و یحبونه» است. (ستاری، ۱۳۷۳: ۶)

در کتاب اعلام قرآن آمده است:

قصه یوسف به گفته احمد غزالی از آن جهت احسن القصص است که اسرار محبت را باز می‌کند. (← خزائلی، ۱۳۵۰: ذیل نام یوسف)

داستانی است پرشور که در عین بازکردن شراره‌های عشق، شعله‌های خشم و غضب الهی را در نظر جلوه‌گر می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه انسان می‌تواند عفت و تقوا و

فضایل اخلاقی را بر شهوات و هوا و هوس‌های خود برتری دهد. به ما می‌آموزد که چگونه باید در برابر اغوای گمشدگان وادی شهوت، نهراسیم و از راه حق منحرف نشویم و قدمی برخلاف عفت اخلاقی برنداریم.

این داستان شعله‌ امید را در دل‌ها زنده نگه می‌دارد، فاصله‌ قعر چاه و سریر عزت را کوتاه می‌سازد، فرجام نیک پرهیزکاران را آشکار و رسوایی و ناکامی خطاکاران را برملا می‌کند، و لذت عفو و اغماض و خویشنداری را به نوع بشر می‌شناساند. غرض اصلی نزول قرآن، آموزش این نوع حقایق و مسائل است و به همین دلیل، داستان یوسف در قرآن مجید با عبارت «نحن نقص عليك احسن القصص» مصدر است. (خزائلی، ۱۳۵۰: ۶۷۰-۶۹۹)

### خلاصه داستان یوسف و زلیخا

یعقوب پیامبر علیه‌السلام، ملقب به اسرائیل، دوازده فرزند داشت. او تا مدتی از یکی از زنان خود، یعنی راحیل، صاحب فرزندی نمی‌شد. اما پس از سال‌ها، خداوند به او پسری عنایت فرمود. آن پسر را یوسف نامیدند. بعد از یوسف، راحیل پسر دیگری آورد و در هنگام تولد او، جهان را بدروود گفت؛ از این‌رو آن پسر را «بنیامین» به معنی «مصیبت‌زده» خواندند.

یعقوب بنا به وصیت راحیل، یوسف را زیاد دوست می‌داشت. همین امر باعث شده بود تا برادران دیگر بر وی رشک ورزند. روزی یوسف به پدر خود گفت: در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه به من سجده کردند.

یعقوب گفت: خواب خود را برای برادرانت حکایت مکن، مبادا درباره‌ تو نیرنگی اندیشند. تعبیر خواب تو این است که پروردگار، تو را برخواهد گزید، و از علم تعبیر خواب و عاقبت وقایع و حوادث آگاہت خواهد ساخت.

برادران یوسف، از خواب وی و تعبیر پدر، آگاه شدند و این بر حسادت آنها بیفزود؛ پس بر آن شدند که یوسف را به طریقی از چشم پدر دور سازند، تا توجه یعقوب به آنها معطوف شود.

آنها نزد یعقوب آمدند و درخواست کردند فردا یوسف را با آنها به صحرا بفرستد تا تفریح و بازی کند. یعقوب ابتدا نپذیرفت، ولی چون فرزندان بر بردن یوسف اصرار ورزیدند، ناخواسته اجازه داد.

برادران، یوسف را بردند و در بیابان به چاه افکندند و پیراهن او را به خون بزغاله‌ای بیالودند. شامگاهان نزد پدر آوردند و ادعا کردند یوسف را گرگ خورده است.

کاروانی که به مصر می‌رفت، در کنار آن چاه توقف کرد و کاروانیان خواستند تا آب از چاه بیرون آورند. چون دلو را بیرون کشیدند، پسر بچه‌ای در نهایت جوانی و زیبایی در آن یافتند. وی را به مصر بردند و به عزیز مصر فروختند. یوسف در خانه عزیز، به کمال و زیبایی رسید.

زوجه عزیز مفتون زیبایی یوسف شد و عشق خود را در خانه در بسته به او اظهار کرد. یوسف او را از اندیشه ناصواب بازداشت. زلیخا اصرار کرد. یوسف به سوی در شتافت تا از خانه بیرون شود. اما زلیخا از پشت، پیراهن او را گرفت و در نتیجه کشمکش، پیراهن وی درید. چون هر دو از حجره خاص زلیخا بیرون آمدند، با عزیز مواجه شدند. زلیخا پیش دستی کرد و یوسف را متهم ساخت، اما یکی از همراهان عزیز گفت: اگر پیراهن از پشت دریده باشد، یوسف صادق است، وگرنه حق با زلیخا است. چون پیراهن از پشت دریده بود، زلیخا محکوم، و حقانیت یوسف ثابت شد.

این سخن در شهر زبانزد شد. زنان شهر، همسر عزیز را ملامت کردند که با غلام خود عشق می‌ورزد. وی، آن زنان را به خانه خود دعوت کرد و بزمی ترتیب داد. هنگامی که می‌خواستند با کارد میوه‌ای را ببرند، به دستور زلیخا، یوسف بر ایشان وارد شد و آنان چنان از خود بیخود شدند که دست‌های خود را بریدند. زلیخا گفت: این همان جوانی است که مرا درباره او ملامت می‌کردند. اگر به فرمان من سر ننهید، او را دچار زندان خواهیم ساخت.

از طرفی، عزیز مصر به یوسف گفت: می‌دانم بدکردار نیستی، ولی برای حفظ شهرت خانواده ما باید مدتی، هرچند کوتاه، به زندان بروی و سرانجام یوسف را زندانی ساخت. یوسف همچنان در زندان بود تا فرعون مصر خوابی دید و چون عالمان و معبران

کشور، از تعبیر خواب وی در ماندند، برای تعبیر و گزارش، یوسف را آوردند. در حضور فرعون، یوسف اتهام خود را مطرح کرد و زوجه عزیز و زنان مصر، به گناه زلیخا و پاکی یوسف گواهی دادند. این زن بعدها، به تقدیر خداوندی به همسری یوسف درآمد.

### خواب عزیز مصر

ملک مصر، شبی در خواب دید هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر از نیل به در آمدند و گاوهای فربه، گاو لاغر را طعمه خود ساختند. و نیز هفت خوشه خشک، به دور هفت خوشه سبز در پیچیدند. فقط یوسف توانست خواب پادشاه را تعبیر کند و گفت: هفت سال فراوانی در سرزمین مصر خواهد آمد و پس از آن، هفت سال خشکی فرا می‌رسد، و مردم از شدت قحطی به ستوه خواهند آمد. وی گفت: از هم‌اکنون باید برای تأمین آذوقه آن سال‌ها آماده شوند.

ملک مصر، یوسف را از زندان آزاد کرد. یوسف به منظور انجام پیش‌بینی‌های زمان قحطی، آمادگی خود را برای خزانهداری ارزاق به اطلاع شاه رساند. پیشنهاد وی با رغبت پذیرفته شد و به لقب و عنوان «عزیز» ملقب شد.

### یوسف و برادران

هفت سال فراخی و نعمت گذشت و سال‌های قحط فرا رسید. یوسف، اندوخته کافی برای سال‌های قحطی پیش‌بینی کرده بود. خاندان یعقوب که در کنعان به سر می‌بردند، دچار عسرت و تنگدستی شدند. یعقوب، پسران خود، جز «بنیامین» را، برای تهیه غله به مصر فرستاد. ایشان به حضور یوسف آمدند و درخواست خرید غله کردند. یوسف آنان را شناخت، ولی برادران، او را نشناختند. چون وضع خاندان او و شمار ایشان را به عرض وی رساندند، گفت: شما ده نفر بیش نیستید و برای احراز صدق خویش در گرفتن آذوقه بیش از این، باید بار دیگر که باز می‌گردید برادر غایب خویش را به همراه بیاورید؛ وگرنه از این پس به شما غله فروخته نخواهد شد. سپس دستور داد: به هر یک از آنها مقداری غله

بفروشد و نقد هر کدام را در کیسه‌اش گذارند.

فرزندان یعقوب به کنعان بازگشتند و به حضور پدر آمدند و ماجرا بازگفتند و معلوم شد نقد همه آنان بازگشته است.

آنها از پدر خواستند تا برادر کوچکشان - بنیامین - را همراه ایشان بفرستد. پدر نخست خودداری کرد و گفت: می‌ترسم به سرنوشت یوسف گرفتار آید. آنان همگی به پدر تعهد سپردند و یعقوب با اعزام بنیامین موافقت کرد.

فرزندان یعقوب بار دیگر به حضور یوسف آمدند و بنیامین را معرفی کردند. یوسف، او را به خلوت خواست و خود را به وی شناساند. این بار هم یوسف، به برادران خویش غله فروخت و دستور داد جام یا پیمانه زرین پادشاهی را در کیسه بنیامین بگذارند. چون کاروان کنعان به راه افتاد، منادی ندا کرد: جام مخصوص پادشاه مفقود شده است. بار فرزندان یعقوب تفتیش شد و پیمانه از کیسه بنیامین به دست آمد. بنیامین را مطابق قانون کنعانیان، به جرم سرقت، در مصر نگه داشتند و برادران دیگر با نومییدی به کنعان بازگشتند.

غم دیگری بر غم‌های یعقوب افزوده شد. او گمشده خود را به یاد آورد و بسیار گریست، تا جایی که چشمانش سفید شد. پس از آن به فرزندان گفت: خداوند به من الهام کرده است که یوسف زنده است؛ بروید و بنیامین را باز پس آورید و یوسف را نیز جست‌وجو کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید.

فرزندان یعقوب، با اندک مایه‌ای پیش یوسف بازگشتند و از وی تقاضا کردند از باب تصدق، غله کافی به ایشان بدهد. در اینجا بود که یوسف دیگر سیاست استتار روا نداشت و خود را به ایشان معرفی کرد و گناه آنان را بخشید. و پیراهن خود را به یکی از آنان داد تا به کنعان برد. و سفارش کرد: یعقوب، این پیراهن بر چشم مالد، تا چشم وی بینا شود.

یعقوب پیش از رسیدن پیراهن، بوی یوسف را استشمام کرد. بشیر آمد و پیراهن را به صورت یعقوب انداخت و چشم‌های او بینا شد. یوسف، پدر و همه افراد خاندان او را دعوت کرده بود تا به مصر بیایند. یعقوب پذیرفت.

یوسف از پدر و برادران خویش استقبالی شایان به عمل آورد و آنان را در دربار پذیرفت. چون بر کرسی عزت نشست، پدر و همه برادران در حضورش به سجده افتادند و به شکرانه لطف خداوندی، زمین را بوسیدند. یوسف خدای را سپاس گفت و از اینکه رؤیای وی تأویل شده بود، اظهار شادمانی کرد.

بدین ترتیب، یعقوب و خاندان او، در کنار یوسف در مصر ماندند.

یوسف مدت صدوده سال زندگی کرد و چون وفات یافت، او را در رود نیل دفن کردند.

### موارد اختلاف بین تورات و قرآن مجید در روایت قصه یوسف

۱. در تورات، سرگذشت خاندان اسرائیل به طور کامل بیان شده است. (← سفر پیدایش، باب ۳۷-۲۷) ولی قرآن، داستان را از خواب دیدن یوسف شروع می‌کند.
۲. قرآن، در آغاز، یک خواب برای یوسف ذکر کرده است: «سجده کردن مهر و ماه و یازده ستاره، یوسف را» (یوسف/۴)؛ ولی در تورات علاوه بر این، خواب دیگری هم ذکر شده است: «اینک ما در مزرعه بافه‌ها می‌بستیم، که ناگاه بافه من برپا شده، بایستاد و بافه‌های شما گرد آمده، به بافه من سجده کردند. (سفر پیدایش، باب ۳۷، ص ۵۷)
۳. در روایت قرآن، یعقوب به یوسف سفارش می‌کند: خوابت را برای برادرانت بازگو نکن (یوسف/۵)؛ ولی در تورات از چنین سفارشی سخن نرفته است.
۴. در تورات آمده است: یعقوب، یوسف را به وادی جبرون فرستاد، تا خبر سلامتی برادران را بیاورد و برادران، چون یوسف را از دور دیدند، نقشه قتلش را کشیدند (سفر پیدایش، باب ۳۷، ص ۵۸)؛ اما در قرآن آمده است: برادران به دلیل اینکه پدرشان، یوسف و برادرش را بیشتر دوست داشت، حسادت کردند و نقشه قتل یوسف کشیدند و به نزد پدر آمدند و تقاضا کردند تا اجازه بدهد یوسف را با خود به صحرا ببرند؛ ولی یعقوب گفت: می‌ترسم گرگ یوسف را بخورد و شما غافل باشید و برادران گفتند: ما جماعت نیرومندی هستیم و از وی دفاع می‌کنیم. آنگاه یعقوب اجازه داد تا یوسف را با خود ببرند.



## نگاهی تطبیقی به داستان یوسف و زلیخا ۱۰۱

۵. در تورات آمده است: چاهی که یوسف را در آن انداختند، خالی و بی آب بود. (سفر پیدایش، باب ۳۷)؛ ولی قرآن یاد می کند: کاروانیان، برای برداشتن آب سر چاه آمدند. (یوسف/۱۹) پس معلوم می شود چاه خشک نبوده است.

۶. در قرآن ذکر شده است: هنگامی که پیراهن یوسف را نزد یعقوب آوردند، وی باور نکرد که یوسف را گرگ خورده باشد و به فرزندان گفت: «...بَلْ سَوَّاتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً...» (یوسف/۱۸) (شما درباره وی خیانت کرده اید و دروغ می گوئید)؛ ولی در تورات آمده است: «و او آن را تشخیص داده، گفت: قبای پسر من است و جانور درنده او را خورده است. یقین که یوسف دریده شده است.» (سفر پیدایش، فصل ۳۷).

۷. در تورات آمده است: «برادران، بعد از اینکه یوسف را در چاه انداختند، به غذا خوردن نشستند، کاروانی آمد، آنها با دیدن کاروان فکر کردند که بهتر است یوسف را به کاروانیان بفروشند و او را به بیست پاره نقره فروختند.» (همان، ص ۵۸)؛ ولی قرآن تصریح می کند که کاروانیان برای برداشتن آب آمدند و مأمور آب، غلام را در دلو مشاهده کرد و او را پنهان کرد، و او را از بضاعت خود پنداشتند. (یوسف/۱۹)

۸. بنا به فرموده قرآن: یوسف یک بار بیشتر فروخته نشده است و آن هم به بهای اندک؛ ولی تورات می گوید: برادران یوسف، او را به کاروانیان فروختند، و آنان او را در مصر، به سردار لشکریان فرعون فروختند. پس بنا به گفته تورات، یوسف دو بار فروخته شده است.

۹. در تورات آمده است: پس از اینکه یعقوب خبر دریده شدن یوسف را شنید، «جامه های خود را درید و پلاس به کمرش بست و روزهای بسیاری برای پسر گریست.» (سفر پیدایش، باب ۳۷، ص ۵۸)؛ ولی در قرآن ذکر شده است: «یعقوب گفت: من در این پیشامد صبر می کنم (و جزعی نکرد) و فقط از خداوند کمک می خواهم که مرا در غم جدایی و فراق یوسف یاری دهد.» (یوسف/۱۸).

۱۰. در ماجرای عشق زلیخا به یوسف، هنگامی که زلیخا می خواهد به زور یوسف را وادار کند با وی همبستر شود، قرآن می فرماید: یوسف و بانو برای رسیدن به در بیرونی، از

یکدیگر سبقت گرفتند و در این حال، بانو، پیراهن یوسف را از عقب پاره کرد (یوسف/۱۹)؛ ولی در تورات، نه از سبقت گرفتن آن دو خبری هست و نه از پاره شدن پیراهن یوسف اثری.

۱۱. تورات می‌گوید: وقتی که یوسف به بیرون گریخت، بانو در غیاب عزیز با اهل خانه سخنانی گفت که هم اعتراض به عزیز بود و هم تهمت به یوسف. ولی قرآن می‌گوید: پس از فرار کردن یوسف، اولین کسی که با آن وضع روبه‌رو شد، عزیز بود و بانو، اول نزد عزیز، یوسف را متهم کرد.

به نظر بنده، بزرگ‌ترین اختلاف میان این دو روایت، مربوط به همین داستان عشق و دلدادگی زن عزیز مصر به یوسف است و اینکه در تورات، عزیز با باور کردن دروغ همسرش که می‌خواست تهمت خود بر یوسف افکند، یوسف را بدون بازخواست به زندان می‌اندازد، اما در قرآن چنین نیست؛ چون عزیز به حقیقت، یعنی بهتان زدن در حق بی‌گناهی پی می‌برد و باور دارد که یوسف بی‌گناه و زلیخا دروغگو است. و نیز در تورات از مجلس بازپرسی شاه، از بانوان مهمان زلیخا و دست‌بردن زنان، به دلیل کمال تحیر در جمال یوسف، و گواهی آنان بر بی‌گناهی وی، و اقرار زلیخا به گناه خویش و پشیمان شدن از کرده‌اش به گونه‌ای که در قرآن آمده است مطلبی ذکر نشده است.

قرآن آشکارا اعلام می‌دارد که اگر یوسف برهان پروردگارش را ندیده بود، او نیز آهنگ زلیخا می‌کرد (یوسف/۲۴). نیز ← گلشیری، فروردین‌ماه، ۱۳۷۴: ۹ و شهریور و مهر ۱۳۷۳: ۱۸) «و به گواهی یک تن از کسان زلیخا که شاهد ماجرا بوده، به بی‌گناهی یوسف - اگر جامه‌اش از پس دریده است - اشاره صریح دارد؛ و این سخن را در دهان عزیز مصر می‌گذارد که کید زنان عظیم است». بنابراین پیدا است که عزیز، زن خویش را گناهکار می‌داند، ولی برای حفظ آبرو، از یوسف می‌خواهد که بر این ماجرا سرپوش بگذارد، و زن خطاکار را به استغفار امر می‌کند.

قرآن از ملامت زنان شهر که عزیز مصر را به کام‌خواستن از غلامی و شیفتگی بر وی، طعن و سرزنش می‌کنند و نیز مهمانی زن عزیز، زنان مصر را، که در آن مجلس، زنان

## نگاهی تطبیقی به داستان یوسف و زلیخا ۱۰۳

بدزبان، به دیدار یوسف واله و شیدا شدند و دست‌های خویش را بریدند، سخن می‌گویند و صراحت دارد که همسر عزیز، در همان مجلس به بی‌گناهی و پاکدامنی یوسف اقرار کرد و نیز شاه که خواستار شنیدن تعبیر خواب خود از زبان یوسف بود، به خواهش یوسف از آن زنان می‌پرسد که حکایت چه بوده است و آنان به بی‌گناهی یوسف سوگند می‌خورند و به خطا و ذلت خویش اقرار می‌کنند و آنگاه زن عزیز مصر می‌گوید: اینک حق آشکار شد، زیرا من از او کام می‌خواستم و یوسف که خواهش من را نپذیرفت، راستگو است (یوسف/۳۲-۲۳ و ۵۳-۵۰)؛ ولی در تورات از هیچ‌یک از این مسائل مطالبی قید نشده است.

۱۲. در تورات آمده است: «و ایشان (دو نفری که در زندان خواب دیدند) وی را گفتند خوابی دیده‌ایم و تعبیرکننده آن نیست؛ و یوسف به ایشان گفت: آیا تعبیرها مخصوص خدا نیست؟ تمنا دارم به من بگویید.» (سفر پیدایش، باب ۴۰، ص ۶۲).

معلوم می‌شود چون آن دو نفر تصور نمی‌کردند کسی تعبیر خوابشان را بداند، حاضر نبوده‌اند خواب خود را بازگو کنند و یوسف از آنان تمنا کرده است که خوابشان را برای او بازگو کنند. اما در قرآن آمده است که آن دو غلام چون به علم و دانش یوسف اعتقاد داشتند، امیدوار بودند او تعبیر خوابشان را بگوید و به همین دلیل بدون تمنای یوسف، بی‌مقدمه خواب خود را برای او گفتند و درخواست تعبیر کردند (یوسف/۳۷-۳۶).

۱۳. در تورات، بحث یوسف با آن دو زندانی که از عقاید مذهبی سخن گفته و مرام خود و پدرانش را شرح داده و برای اثبات توحید و ابطال شرک استدلال کرده‌اند (← یوسف/۴۰-۳۷)، ذکر نشده است.

۱۴. در مورد خواب دو زندانی، در تورات آمده است: «و بعد از سه روز فرعون سر تو را از تو بردارد و تو را بر دار بیاویزد و مرغان گوشتت را از تو بخورند.» (سفر پیدایش، باب ۴۰، آیه ۱۹).

چنین مستفاد می‌شود که یوسف به آن کس که خواب دیده بود نان بر سر خود حمل می‌کند، صریحاً گفته است: تو به دار آویخته می‌شوی؛ چند سطر قبل از آن آمده است:

یوسف به آن که خواب دیده بود انگور می فشارد، صریحاً گفت: تو آزاد می شوی؛ ولی قرآن می فرماید: یوسف سربسته گفت: یکی از شما آزاد می شود و به سرپرست خود شراب می نوشاند و دیگری به دار آویخته می شود و مرغان از گوشت سر او می خورند؛ علاوه بر این، تورات می گوید: یوسف به آن که خواب نان ها را دیده بود، گفت: فرعون سر تو را جدا می کند و آنگاه به دارت می زند، ولی قرآن می گوید: آن که به دار آویخته می شود، مرغان از گوشت سرش می خورند. معلوم می شود سرش جدا نمی شود و بالای دار می رود. (یوسف/۴۱)

۱۵. درباره اینکه یوسف بعد از خارج شدن آن دو نفر زندانی، چند سال در زندان ماند، در تورات آمده است: «و بعد از اتمام ایام دو سال، واقع شد اینکه فرعون خوابی دید...» (سفر پیدایش، باب ۴۱، آیه ۱) و سبب آزادی یوسف شد. ولی مفسران قرآن می نویسند: بعد از آزادی آن دو رفیق، یوسف مدتی بین سه تا نه سال در زندان ماند و قرآن، خود، چند سال ذکر می کند. (یوسف/۴۲)

۱۶. درباره اینکه یوسف به حضور شاه آمد و خواب وی را تعبیر کرد یا در زندان، در تورات آمده است: «آنگاه فرعون فرستاد، یوسف را خواند و او را به زودی از زندان بیرون آوردند و صورت خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد و به حضور فرعون آمد. فرعون به یوسف گفت: خوابی دیده ام، کسی نیست که آن را تعبیر کند.» (سفر پیدایش، باب ۴۱، آیه های ۱۴ و ۱۵)؛ ولی قرآن ذکر می کند: فرستاده شاه در زندان تعبیر خواب را از یوسف پرسید و به حضور آمد و آنچه یوسف در زندان گفته بود، به شاه گزارش داد (یوسف/ ۴۵ - ۵۰).

۱۷. درباره اینکه یوسف از بیرون آمدن از زندان امتناع کرد، تورات می گوید: فرعون برای تعبیر خواب خود، یوسف را از زندان به حضور طلبید، و او آمد (سفر پیدایش، باب ۴۱، آیه های ۱۴ و ۱۵)؛ ولی قرآن ذکر می کند: دعوت پادشاه را نپذیرفت و به فرستاده گفت: بازگرد و از خداوند خویش بپرس، حال آن زنان که دست های خویش بریدند، چیست؟ (یوسف/۵۰)

نگاهی تطبیقی به داستان یوسف و زلیخا ۱۰۵

۱۸. دربارهٔ جلسهٔ دادرسی در حضور شاه و اعتراف همسر عزیز به بی‌گناهی یوسف، و تحقیقاتی که از بانوان و همسر عزیز شد، و محاکمهٔ سرنوشت‌ساز که زیر نظر شاه انجام گرفت و اقرار بانوان به پاکی یوسف در تورات مطلبی قید نشده است، ولی در قرآن این قسمت مفصل‌تر از بقیهٔ قسمت‌ها ذکر شده است. (یوسف/۵۴-۵۱)

۱۹. دربارهٔ توطئه‌ای که یوسف برای آوردن بنیامین کرد، تورات ذکر می‌کند: یوسف برادران خود را به جاسوسی متهم کرد، (باب ۴۲، آیه ۹) و در آیه ۱۶ می‌گوید: یک نفر از خودتان بفرستید برادرتان را بیاورد، تا معلوم شود شما راست می‌گویید، جاسوس نیستید، یا دروغ می‌گویید. و در آیه ۱۷ می‌گوید: همهٔ برادران را با هم سه روز زندانی کرد؛ در آیه ۱۹ و ۲۰ می‌گوید: یک نفر از شما اینجا اسیر بماند و بقیهٔ شما بروید غله ببرید و برادر خود را بیاورید. و در آیه ۲۴ می‌گوید: یوسف، شمعون را از میان برادران گرفت و در حضور برادران در بند نهاد. تورات در این قضیه در چند مورد با قرآن اختلاف دارد.

تورات می‌گوید:

الف - یوسف برای اینکه بتواند برادران را زندانی کند، و بعداً یکی از آنان را نگه دارد تا بنیامین را بیاورند، آنان را به جاسوسی متهم کرد، ولی در قرآن اتهام جاسوسی ذکر نشده است.

ب - برادران را یک روز زندانی کرد، ولی در قرآن از این موضوع مطلبی قید نشده است.

ج - یوسف اول گفت: یک نفر از شما اینجا بماند و بقیه بروید غله ببرید و برادرتان را بیاورید. در قرآن از این دو مطلب ذکری نشده است.

د - یوسف، شمعون را در بند نهاد، در قرآن از این موضوع یاد نشده است.

۲۰. دربارهٔ بار شتر و بار الاغ، تورات ذکر کرده است: «و ایشان غله را بر حمارهایشان حمل نموده، از آنجا روانه شدند.» (سفر پیدایش، باب ۴۲، آیه ۲۶)؛ ولی در قرآن، بار شتر ذکر شده است (یوسف/۵۹).

۲۱. قرآن ذکر می‌کند: یوسف خود را محرمانه به بنیامین معرفی کرد (یوسف/۶۹)؛ ولی در تورات از این جلسهٔ محرمانه سخنی به میان نیامده است.

۲۲. در تورات آمده است: «از بندگان هرکس که (جام) نزد او یافت شود، بمیرد: و ما نیز بندگان آقایم بشویم.» (سفر پیدایش، باب ۴۴، آیه ۹).

در قرآن نه از مردان، آن کس که ظرف نزدش یافت شود، ذکری شده و نه از غلامی سایر برادران، بلکه فقط گفته است: هرکس ظرف دربار نزدش پیدا شود، خود به عنوان مجازات مأخوذ شود. (یوسف/۸۰)

۲۳. در تورات از قول یهودا نقل می‌کند: «پس حال تمنا اینکه، بندهات در جای پسر، بنده آقایم شده، بمانم و پسر با برادرانش برود.» (سفر پیدایش، باب ۴۴، آیه ۳۳)؛ ولی در قرآن می‌گوید: یکی از ما را به جای بنیامین بگیر (یوسف/۷۸)، و فرد مشخصی را ذکر نمی‌کند.

۲۴. در قرآن آمده است: چون برادران از آزادی بنیامین ناامید شدند، جلسه‌ای تشکیل دادند و با هم گفت‌وگو کردند و برادر بزرگ‌تر گفت: من اینجا می‌مانم تا پدر رخصتم دهد، یا حکم کند خدا برای من (یوسف/۸۰)؛ ولی در تورات از این جلسه ذکری نشده است.

۲۵. در قرآن آمده است: یعقوب به فرزندان گفت: بروید و از حال یوسف و برادرش جست‌وجو و تفحص کنید و به خداوند امید داشته باشید (یوسف/۸۷)؛ ولی در تورات درباره این مسئله مطلبی قید نشده است.

### نتیجه‌گیری

آنچه از بررسی حاضر حاصل شد، این است که به دلیل اینکه قرآن مجید همه مسائل را با ایجاز کامل بیان می‌فرموده است و توضیحات بیشتر را خود حضرت رسول و صحابه گرامی و از پی آنها مفسران می‌آوردند، داستان یوسف (ع) نیز در ۱۱۱ آیه و در نهایت ایجاز بیان شده است. با این حال، مهم‌ترین مسائل و رویدادها درباره زندگی یوسف گزارش شده است؛ ولی در تورات، این داستان، مفصل‌تر ذکر شده و از زندگی پدران یوسف (ع) نیز سخن رفته است.

### کتابنامه

قرآن مجید. ۱۳۶۷. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. چ ۱. تهران: بنیاد نشر کتاب.  
القرآن الکریم. جمادی‌الآخر ۱۳۷۷، تجوید، ترجمه و تفسیر از محمّد کاظم معزی. انتشارات علمیه  
اسلامیه.

ابواسحاق نیشابوری. ۱۳۴۰. قصص الانبیاء. به اهتمام حبیب یغمایی.  
اعلم، امیر جلال‌الدین. ۱۳۶۷. فرهنگ اعلام کتاب مقدس. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.  
ترجمه قرآن (مورخ ۵۵۶ هـ). ۱۳۶۴. به کوشش دکتر محمّد جعفر یاحقی. چ ۱. مشهد: چاپخانه  
دانشگاه فردوسی مشهد.

تفسیر سوراآبادی. ۱۳۶۵. به اهتمام یحیی مهدوی. تهران: چاپخانه گوته.  
تورات، کتاب مقدس:

The Holy Bible in Persian. Reproduced by Photography from the Edition of 1904, 93p.

1977, 7u.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. ۱۳۶۶. حافظ‌نامه. چ ۲. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات  
سروش.

خزائلی. محمّد. ۱۳۵۰. اعلام قرآن. چ ۱. تهران: انتشارات امیرکبیر.  
ستاری، جلال. ۱۳۷۳. درد عشق زلیخا. انتشارات طوس. چاپخانه حیدری.  
طوسی، احمد بن محمّد بن زید. ۱۳۵۶/۲۵۳۶. تفسیر سورة یوسف (الستین الجامع للطائف  
الساتین). به اهتمام محمّد روشن. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

عبر‌العاشقین. ۱۳۶۶. به تصحیح هنری کرین و محمّد معین.  
فراهی هروی. معین‌الدین. مشهور به ملا مسکین. ۱۳۶۴. تفسیر حدائق الحقایق. به کوشش دکتر  
سید جعفر سجادی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

گلشیری، هوشنگ. شهریور و مهر ۱۳۷۳. «روایت خطی»، نکاپو، ش ۱۲.

\_\_\_\_\_ . فروردین ۱۳۷۴. «عفت قلم و آداب سانسور». گردون، س ع ش ۴۶/۴۷.

المیبدی، ابوالفضل رشیدالدین. ۱۳۶۱. کشف الاسرار و عدة الابرار. به سعی و اهتمام علی اصغر

حکمت، ج ۵، چ ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر.

هاکس، جیمز، ۱۳۴۹. کتاب مقدس، چ ۲، تهران: انتشارات طهوری.

یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۶۹. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چ ۱، تهران: انتشارات سروش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی